



یک احتمال

الأبنیه یا الأنبئه

کتاب لغت و صرف و نحو به همین گونه نامگذاری شده است مانند الابنیه فی النحو تألیف ابوبکر زبیدی متوفی ۳۷۹ و ابنیه الأفعال تألیف ابومنصور اصفهانی متوفی پس از ۴۱۵ق و ابنیه الأفعال و ابنیه الأسماء هر دو تألیف ابن القطاع اندلسی متوفی ۵۱۵ق و از قدیم‌الایام لفظ بنیه و بناء که جمع آن اَبْنِیه است، به همین موضوعات اختصاص داشته است و ابن قتیبه (ف ۲۷۶ق) در ادب الکاتب آن را مکرر در مکرر برای ابنیه اسماء و افعال ذکر فرموده است و در این مورد بی‌هیچ مبالغه صدها شاهد موجود است که الأبنیه یا به تنهایی یا با حرف جرّ فی استعمال شده است نه با حرف جرّ دیگر، و یا با اضافه به اسمی که اَبْنِیه در آن کتاب یا فصل موضوع بحث است و لاغیر.



احمد مهدوی دامغانی، کمبریج (آمریکا)

دوست نازنین و بسیار ارجمند و دانشمند این بنده، یعنی جناب دکتر محمود امیدسالار — دامت افاضاته — که لطفش دائم است، با تلفن از من بنده به تفقد احوالپرسی می‌فرمود و در ضمن مژده انتشار مجدد و قریب‌الوقوع کتاب الابنیه عن حقائق الادویه را که با همکاری حضرت ایرج افشار و جناب دکتر اکبر ایرانی — که عمرشان دراز باد — صورت خواهد گرفت می‌داد. در ضمن گفتگو با ایشان عرض کردم، والله نمی‌دانم، سابقاً از کسی شنیدم یا جایی خواندم، یا به نظر قاصر خودم می‌رسید که شاید نام این کتاب مستطاب، الابنیه عن حقائق الادویه باشد، یعنی به تقدیم نون بر باء. جناب دکتر امیدسالار به سائقه شوق و ذوق قابل تحسینی که برای تتبع و تحقیق در مباحث و مسائل ادبی دارند، دلیل یا علت این احتمال را خواه از سوی دیگری اظهار شده باشد یا از قدیم در ذهن خود حقیر خطور می‌کرده است، از بنده مطالبه فرمودند و چون اجمالاً بیان این احتمال را به ایشان گفتم، ایشان امر و اصرار کردند که بیان آن احتمال را بر روی کاغذ بیاورم و خدمت ایشان تقدیم کنم. بنابراین در اجرای اوامر این دوست بسیار گرامی و عزیز این مطالب نوشته آمد.

معمولاً و آن چنانکه مرسوم است، لفظ الابنیه (به تقدیم باء بر نون) در نام کتب لغت و صرف و نحو به کار می‌رود زیرا اَبْنِیه که جمع بناء و بنیه به معنی «ساختمان» است در این گونه کتب بسیار گفته و نوشته می‌شود و چند

اما نبأ که به معنی خبر و آگهی است جمع مشهور آن اَبْناء و جمع قَلَهُ آن می‌تواند اَنْبئه باشد چرا که: در جمع مکسر قاعده چنین است که

أَفْعَلَةٌ أَفْعُلٌ ثُمَّ فِعْلَةٌ

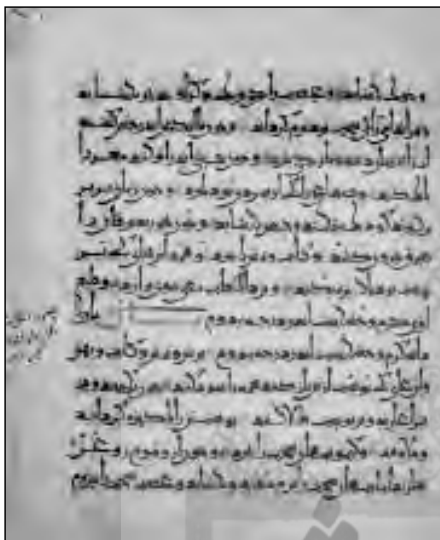
تُمَّتْ أَفْعَالٌ جَمُوعٌ قَلَهُ

(الفیه بن مالک — ره —)

بنابراین در اَنْبئه که جمع قَلَهُ (یعنی اندک) نبأ است همزه به تخفیف به یاء بدل شده و اَنْبیه گردیده است و مصدر باب افعال آن اَبْناء است یعنی «خبر دادن» و «آگاه کردن». و این کلمه اَبْناء بسیار فراوان در نامگذاری کتابها به کار رفته است، یعنی اولین کلمه نام کتاب است.



آن است که آن بزرگوار در پشت جلد کتاب در جمله دعائیه برای ابومنصور می نویسد: «تألیف ابومنصور موفق بن علی الهروی حرّسه الله» و در هیچ معجم لغوی باب تفعیل برای حرّس نیامده است و گذاردن تشدید بر روی راء حرسه الله یقیناً سهو و معلول طغیان قلم حضرت اسدی طوسی رحمة الله علیه است. این بود تفصیل مذاکره اجمالی این حقیر با جناب دکتر امیدسالار حرّسه الله تعالی و حفظه.



و اینک اجازه می خواهم به یک نکته غیر قابل انکاری درباره مؤلف و الامقام کتاب الأبنیه یا الأبنیه — رضوان الله علیه — نیز تصریح کنم و آن اینکه گرچه ابومنصور در آغاز کتاب پس از حمد و سپاس خداوند تعالی می گوید «و درود بر محمد مصطفی کی خاتم پیغامبران است و آفرین بر اصحاب اوی و اهل بیت و گزیدگان اوی و بر همه پیغامبران ایزد و همه فریشتگان و همه پاکان کی اختیار و اولیای خدای عزّ و جلّ بودن (ورق ۱ پشت)، و در پایان کتاب می فرماید «والحمد لله رب العالمین و صلواته علی نبیه محمد و آله الطاهرین و حسبنا الله و نعم الوکیل» (ورق ۲۱۹ پشت) و این آغاز و پایان کتاب بدین صورت دلیل روشن و برهان قاطع «تشیع علوی اثنا عشری» ابومنصور رحمة الله علیه است و آنچه را که در دنباله آن اسدی طوسی بدین صورت نگاشته است «و کتب علی بن احمد الاسدی الطوسی الشاعر فی شهر شوال من سنة سبع اربعین و اربع مائة لهجرة النبی صلی الله علیه» نشان این است که آن مرحوم علی الظاهر شیعه نبوده است که به جمله دعائیه و نعت صلی الله علیه اکتفا کرده است.

در کشف الظنون و ذیل آن که به نام ایضاح المکنون است، از شانزده کتاب که نام آن با ابناء آغاز شده است نام می برد که برخی از آن کتب سخت مشهور و از مراجع تحقیقی در ادب و تاریخ و سیر است، مانند ابناء الرواة قفطی و ابناء العمر ابن حجر عسقلانی است، و این نبأ یا ابناء در جمع یا ابناء مصدر همواره با حرف جرّ عن و یا باء استعمال می شود و در قرآن مجید فراوان به همین گونه آمده است و گاهی هم از حرف جرّ لام = لِ برای تعدیة بناء استفاده می شود.

بنابر آنچه عرض شد بسیار غریب به نظر می رسد که الأبنیه (به تقدیم باء بر نون) به معنی «ساختمانها» با حرف جرّ عن همراه شده باشد، هر چند هم که ابومنصور خود در مقدمه می فرماید: «من خواستم کی کتابی بنا کنم و هر چه شناسند اندر او یاد کنم از آن چیزها کی استعمال کنند» (ورق ۲ رو). زیرا اگر خود او همین کلمه بنا را با جمع قله انتخاب کرده باشد می بایست می فرمود یا می نوشت: «الأبنیه فی حقائق الادویه» نه اینکه بگوید و یا بنویسد «الأبنیه عن حقائق الادویه». بنابراین تصور این معنی که شاید ابومنصور با به کاربردن جمع قله نبأ و یا حداکثر جمع «غیر قیاسی» آن که الأبنیه باشد این کلمه را به درستی با عن حقائق الادویه آورده باشد، تصور نابجایی نیست. اینکه عرض کردم «جمع غیر قیاسی» یا به تعبیر درست تر «علی غیر القیاس» از آن روست که معمولاً «أفعله» جمع فَعَال و فِعَال و فُعَال است، مثل ادویه، اشربه، اطعمه و اغذیه و البسه و ألویه و اسئله و أغربه و ادعیه در جمع دواء و شراب و طعام و غذاء و لباس و لواء و سؤال و غراب و دعاء. ولی حکم کلی، أفعله برای جمع قله اَبْنِیه را، برای نبأ مجاز می شمارد. و شاید اَبْنِیه (به تقدیم نون بر باء) و با یائی که بدل همزه است همان لفظی است که ابومنصور آن را برای کلمه آغازین نام کتاب خود برگزیده است و شاعر و لغوی بزرگ فارسی، اسدی طوسی در نوشتن آن را الأبنیه به تقدیم باء بر نون تصحیف فرموده است و این تصحیف یا به مناسبت همان جمله کتاب است که: «... من خواستم کی کتابی بنا کنم...» و یا به طغیان قلم اسدی روی داده است و اسدی عنایت بر اینکه اَبْنِیه با حرف جرّ عن نمی آید نداشته است و آنچه این احتمال را موجه تر می کند و بی عنایتی اسدی طوسی را به عربیت آشکارتر می سازد



یونس کرامتی

پژوهشگر تاریخ علم و دانشجوی دکتری پژوهشگاه علوم انسانی
 کتاب *الابنیة عن حقایق الأدویة* یکی از کهنترین متنهای
 داروشناسی باقیمانده به زبان فارسی است و یکی از دو
 دست نویس موجود این کتاب که در شوال ۴۴۷ق/ ژانویه
 ۱۰۵۶م به خط اسدی طوسی، شاعر و فرهنگ نویس
 شهیر ایرانی، کتابت شده است، کهنترین دست نوشته
 موجود به زبان فارسی به شمار می‌رود. از روزگاری که
 یوزف فن هامرپورگشتال به این دست‌نویس ارزنده اشاره
 کرد در باره این کتاب و مؤلف آن، ابومنصور موفقی‌بن
 علی هروی — که هرچه از وی می‌دانیم برگرفته از همین
 کتاب است — تحقیقات بسیاری صورت گرفته. بسیاری
 از خاورشناسان کوشیده‌اند روزگار زندگی مؤلف و
 امیری را که این کتاب به او اهدا شده است، مشخص
 سازند و برخی دیگر تنها به بررسی نسخه‌شناختی
 دست‌نویس پرداخته‌اند. اخیراً قرار شده است که به همت
 مرکز پژوهشی میراث مکتوب و با همکاری آکادمی علوم
 اتریش، دست‌نویس ارزشمند اسدی طوسی، با کیفیتی
 کم‌نظیر در اختیار دوستداران فرهنگ و تمدن ایرانی قرار
 گیرد. این چاپ تصویری نو، به چهار مقدمه از جمله دو
 مقدمه عالمانه به قلم استاد ایرج افشار و استاد دکتر علی
 اشرف صادقی مزین خواهد بود. به همین مناسبت با نظر
 استاد ایرج افشار و آقای دکتر ایرانی، میراث مکتوب بر
 آن شد که مجلدی در باب پژوهش‌های پیشین و نوین
 مرتبط با الابنیة را به عنوان ضمیمه این چاپ تصویری
 منتشر سازد که این کار، به مناسبت پژوهش‌های پیشین
 نگارنده این سطور در باب کتاب، به او محول شد. آنچه
 در اینجا می‌آید گزارشی بسیار کوتاه از آثاری است که
 تمامی یا بخشی از آنها به بحث درباره این اثر ارزشمند
 اختصاص یافته است. مقالات به ترتیب تاریخی مرتب
 شده‌اند تا خوانندگان بتوانند سیر پژوهش در باب این
 کتاب را دنبال کنند:

۱۸۱۱م: هامر پورگشتال، مقاله‌ای (با شاید یادداشتی) در
 مجله سیمای (یا چشم‌انداز) شرق، ج ۲. ظاهراً عنوان
 اصلی این مجله *Fundgruben des Orients* است اما
 لازار آن را *Mines de l'Orient* نامیده (هامرپورگشتال

مقالاتی چند در این مجله که گویا زیر نظر خود او
 اداره می‌شده چاپ کرده است).

De Hammer, J. (Joseph Freiherr von Hammer-
 Purgstall), *Fundgruben des Orients (Mines de
 l'Orient)*, Wien, Vol II, 1811.

۱۸۳۰-۱۸۳۳م: فرانتس رومئو زلیگمان، «کتاب الابنیة در
 داروشناسی، رئوس مطالب دست‌نویس منتشرنشده
 کتابخانه سلطنتی وین»

شرح لاتینی دو جلدی‌ای درباره مداخل الابنیة
 زلیگمان درباره هر مدخل به کتاب الفاظ ادویة نورالدین
 محمد عبدالله شیرازی و اصلاح ادویة حسین‌بن علی‌بن
 حسین انصاری (فرزند حاج زین العطار شیرازی) مراجعه
 کرده است (البته او مؤلف اصلاح ادویة را با پدرش، یعنی
 صاحب اختیارات بدیعی، اشتباه گرفته است)

Seligmann, Franz Romeo, *Liber
 fundamentorum pharmacologiae, Epitome codicis
 manuscripti persici Bibl. Caes. reg. Vienn. Inediti,
 Vindobonae, (Wien), 1830-1833.*

۱۸۳۳م: فرانتس رومئو زلیگمان، «درباره سه دست‌نویس
 بس کمیاب فارسی: مشارکتی در ادبیات داروشناسی
 شرقی»

*Ueber drey höchst seltene persische
 Handschriften: ein Beytrag zur Litteratur der
 orientalischen Arzneymittellehre, Wien, 1833*

۱۸۵۶م: ارنست مایر، تاریخ گیاه‌شناسی

Meyer, Ernst H. F., *Geschichte der Botanik,
 Königsberg, 1856, Vol. III, pp 38-41;*

۱۸۵۹م: چاپ حروفی زلیگمان، ۱۸۵۹م؛ با مقدمه
 مفصلی به زبان لاتینی (مقدمه لاتینی در ۱۹۷۲م
 مجدداً و این بار همراه با ترجمه انگلیسی به چاپ
 رسیده است)

۱۸۶۵م: گوستاو فلوگل، فهرست دست‌نویس‌های عربی،
 فارسی و ترکی کتابخانه سلطنتی وین

Flügel, G., *Die arabischen, persischen,
 türkischen Handschriften ... zu Wien, Wien, 1865,
 vol. II, pp 534-536.*

محمد قزوینی چکیده اظهارات فلوگل را در نامه
 مورخ آبان ۱۳۰۹ش/ ۱۹۳۰م آورده است.



of cultivated plants and products, Field Museum of Natural History, Anthropological Series, Vol. XV, No. 3, Chicago, 1919 (Reprint: Ch'eng-wen Publishing Company, Taipei, 1967), Appendix III, pp. 580-585

۱۹۲۱م: ادوارد براون، طب عربی (با عنوان طب اسلامی به فارسی ترجمه شده است)

Brown, E. G., *Arabian Medicine*, Cambridge, 1921, pp. 92-93.

۱۳۴۱ق/۱۹۲۳م: محمد قزوینی، «قدیمترین کتاب در زبان فارسی حالیه» (در پاسخ به پرسش حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، سردبیر مجله ایرانشهر)، ایرانشهر، سال اول، شماره ۱۲، ذیقعد ۱۳۴۱ق/ژوئن ۱۹۲۳م، صص ۳۱۸-۳۲۶ (چاپ مجدد در: بیست مقاله قزوینی، تهران، ۱۳۲۲ش، ج ۱، صص ۶۵-۶۸). در این مقاله، علامه قزوینی الابنیه را در کنار ترجمه‌های تاریخ و تفسیر طبری، به عنوان کهن‌ترین متون فارسی موجود برشمرده و تاریخ تألیف الابنیه را به صراحت روزگار منصور بن نوح سامانی، یعنی ۳۵۰-۳۶۶ق، دانسته است.

۱۹۲۷م: جرج سارتن، مقدمه بر تاریخ علم
Sarton, G., *Introduction to the History of Science*, Baltimore, 1927, Vol. I, pp. 678-679.

۱۹۲۸م: ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران
Brown, E. G., *A Literary History of Persia*, Cambridge, 1928.

۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م: محمد قزوینی، (نامه‌ای خطاب به عباس اقبال درباره کتاب الابنیه) مندرج در بیست مقاله قزوینی، تهران، ۱۳۲۲ش، صص ۲۶۴-۲۶۶ (در این نامه از اظهار نظر قطعی در خصوص تاریخ تألیف این اثر خودداری کرده است).

۱۹۴۰: آلدو میه‌لی، مقاله‌ای در نقد کار آخوندزاده و شرح پاره‌ای از مشکلات متن (به زبان اسپانیایی، همراه با نقل برخی مواضع ترجمه آلمانی آخوندزاده)
Mieli, Aldo, "Entre los medicamentos y los venenos de Abû Mansûr Muwaffaq", *Archeion*,

۱. از اهالی باکو و چنان که در مقاله یکی از مستشرقین دیده‌ام، گویا اصلاً ایرانی بود.

۱۸۷۶م: لوسین لکلر، تاریخ پزشکی عربی

Leclerc, Lucien, *Histoire de la médecine arabe*, Paris, 1876.

۱۸۹۲م: عبدالخالق آخوندزاده (آخوندف)، شرح [کتاب] موسوم به «کتاب مبانی داروشناسی» ابومنصور موفق بن علی هروی [رساله دکتری در رشته پزشکی زیر نظر پروفیسور H. Adolphi، پروفیسور R. Kobert و پروفیسور G. Dragendorff در دانشگاه سلطنتی دُریات (امروزه Tartu در استونی)]، به زبان آلمانی، قطع رقعی، ۱۱۶ صفحه شرح + مقدمه، فهرست منابع و ایندکس (در مجموع ۱۵۶ صفحه).

Achundow, Abdul[-Chalig], *Commentar zum sogenannten Liber fundamentorum pharmacologiae des Abu Mansur Muwaffak ben Ali el-Hirowi*, Dorpat, 1892.

۱۸۹۳م: آخوندزاده (آخوندف)، ترجمه آلمانی «مبانی داروشناسی» ابومنصور موفق بن علی هروی

Achundow, Abdul-Chalig, „Die Pharmakologischen Grundsätze (Liber fundamentorum pharmacologiae) des Abu Mansur Movaffak bin Ali Harawi zum ersten Male nach dem Urtext übersetzt und mit Erklärungen versehen“, *Historische Studien aus dem Pharmakologischen Institute der Kaiserlichen Universität Dorpat*, Halle, Vol. III, 1893, pp. 135-414, 450-481.

۱۹۱۰م: آدولف فونان، منابع پزشکی فارسی

Fonahn, A., *Zur Quellenkunde der persischen Medizin*, Leipzig, 1910, p. 80.

۱۹۱۹م: برتولد لاورفر، [پژوهشی در باب ۵۴ واژه یادشده توسط ابومنصور موفق هروی که اصل آنها به شبه‌قاره بازمی‌گردد]. سینو ایرائیکا، این مطلب در نقد و تکمیل یادداشت‌های یولی (Jolly) در باب واژگان هندی الابنیه (که در ضمن ترجمه آلمانی آخوندزاده در ۱۸۹۳م آمده) نوشته شده است.

Laufer, Berthold, *Sino-Iranica: Chinese contributions to the history of civilization in Ancient Iran, with special reference to the history*



Santa Fé, Vol. XXII, 1940, 398-406.

۱۹۴۰م: ماکس مایرهوف، مقدمه بر شرح اسماء العقار
ابن میمون

Meyerhof, Max, Intr. *Šarḥ Asmā Al-Uqqār*, Cairo, 1940, pp. 16-17, 40.

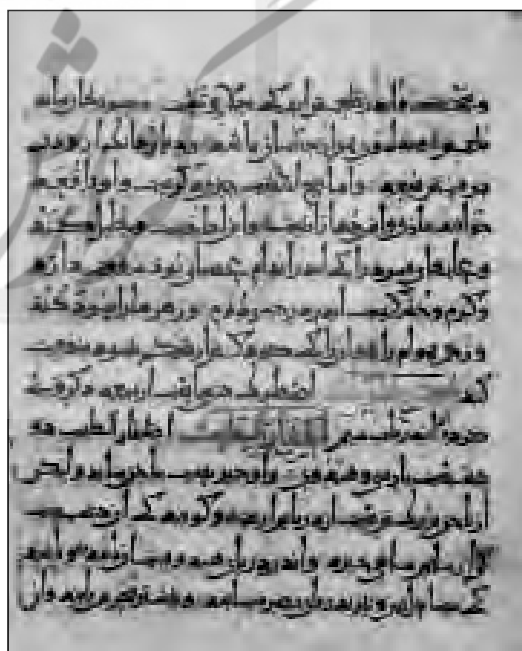
۱۳۲۰ش: محمدتقی بهار، سبک‌شناسی، تهران، ۱۳۵۶ش،
۲۵-۲۴/۲.

۱۹۶۳م: ژیلبر لازار، زبان کهن‌ترین یادگارهای نثر پارسی،
پاریس، ۱۹۶۳م، صص ۴۵-۴۸ (شماره ۴)

Lazard, Gilbert, *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Librairie C. Klincksieck, Paris, 1963.

۱۳۴۴ش/۱۹۶۵م: چاپ عکسی ناقص بنیاد فرهنگ،
تهران، ۱۳۴۴ش.

تصویر دست‌نویس اسدی طوسی، از آغاز کتاب تا
میانه مدخل «حنظل» (تا عبارت «و اندر تابستان حنظل
نباید» مطابق با چاپ حروفی ۱۳۴۶ش، ص ۱۱۰، س ۶)
و سپس از آغاز «باب علی حرف لام» (مطابق با چاپ
حروفی ۱۳۴۶ش، ص ۲۷۹) تا پایان کتاب.



۱۳۴۴ش/۱۹۶۵م: مجتبی مینوی، مقدمه بر چاپ عکسی
بنیاد فرهنگ.

۱۳۴۵ش: محمدتقی دانش‌پژوه، «الابنیه عن حقائق
الادویه»، راهنمای کتاب، تهران، ۱۳۴۵ش، س ۹،

ش ۵، صص ۴۹۱-۴۹۳: معرفی نسخه دوم الابنیه.
(مرحوم دانش‌پژوه تأکید کرده بود که در چاپ
حروفی دانشگاه (۱۳۴۶) باید از این نسخه نیز بهره
برند اما چون کار صفحه‌آرایی این چاپ کم‌وبیش به
پایان رسیده بود، اختلافات این نسخه با نسخه اسدی
در پایان آن چاپ ذکر شد).

۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م (نیز ۱۳۷۱ش): چاپ حروفی به
تصحیح احمد بهمنیار و به کوشش حسین محبوبی
اردکانی، تهران (البته یادداشت‌های مرحوم بهمنیار به
حدود دهه ۱۳۲۰ش مربوط می‌شود).

۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م: حسین محبوبی اردکانی، مقدمه بر
چاپ حروفی دانشگاه تهران (عمدتاً نقل نظرات
پژوهشگران پیشین).

۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م: جلال متینی، «رسم الخط فارسی
در قرن پنجم هجری»، (تحریر فارسی و مشروح
خطابه‌ای که در بیست‌وهفتمین کنگره بین‌المللی
مستشرقان، ۲۲-۲۸ مرداد ۱۳۴۶ش، در دانشگاه
میشیگان به زبان انگلیسی ارائه شده است)، مجله
دانشکده ادبیات مشهد، س ۳، تابستان و پاییز ۱۳۴۶،
صص ۱۵۹-۲۰۵.

دست‌نویس اسدی طوسی یکی از چند نسخه خطی
مهمی است که رسم‌الخط آنها در این مقاله، به تفصیل
مورد بحث قرار گرفته است.

قرار است نسخه بازبینی شده این مقاله در مجموعه
پژوهش‌های در باب الابنیه منتشر شود.

۱۳۴۷ش/۱۹۶۸م: علی رواقی، «الابنیه عن حقائق الادویه»،
سخن، ۱۳۴۷ش، س ۱۸، ش ۷، صص ۷۹۸-۸۰۸.

نقدی بر چاپ مصحح بهمنیار. نقدی از منظر ادبی
که بیشتر متوجه حاشیه‌های مرحوم بهمنیار درباره برخی
واژه‌ها است. در پایان چندین نمونه اختلاف متن چاپی با
خط اسدی یاد شده است.

۱۹۷۲م: چاپ تصویری نسخه خطی همراه با مقدمه
لاتینی زیگمان بر چاپ ۱۸۵۹م و ترجمه انگلیسی
این مقدمه به قلم تالبوت، گراتس، ۱۹۷۲م.

۱۳۵۳ش/۱۹۷۴م: منوچهر امیری، فرهنگ داروها و
واژه‌های دشوار کتاب الابنیه، تهران، ۱۳۵۳ش.

۱۹۷۵: ناصر انبه، «گیاهان دارویی از کتاب الابنیه عن
حقائق الادویه نوشته ابومنصور موفق بن علی هروی»

درباره صوفی سمرقندی، مؤلفِ مفتاح النَّعیم فی آداب التعلیم

علی نویدی ملاطی

چند سال پیش استاد ایرج افشار رساله‌ای کم‌حجم به نام «مفتاح النَّعیم فی آداب التعلیم» از محمد بن احمد الصوفی السمرقندی را بر اساس تنها نسخه شناخته‌شده اثر منتشر کردند (آینه میراث، ش ۴، زمستان ۱۳۸۳).

پیش از استاد افشار، زنده‌یاد سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر در زبان فارسی (تهران، فروغی، ۱۳۶۳ ش، ۱/۱۹۷) به مناسبت معرفی نویسندگان سده هشتم هجری، از این شخص یاد کرده است. از آنجا که در مقدمه کوتاه استاد افشار بر این رساله، به نوشته نفیسی اشاره نشده است، به نظر می‌رسد که ایشان به هنگام نشر این رساله از نوشته مرحوم نفیسی در این خصوص مطلع نبوده‌اند. مرحوم نفیسی صوفی سمرقندی را این گونه معرفی می‌کنند: «محمد بن احمد بن محمد صوفی سمرقندی ساکن شیراز از دانشمندان این زمان (= قرن هشتم) بوده و از احوالش جزین اطلاعی نیست که کتاب معروف ربیع‌الابرار تألیف زمخشری را در شیراز به نام شاه شجاع آل مظفر به فارسی فصیح ترجمه کرده است.»

از آنجا که یکی از مهمترین نسخه‌های این ترجمه در هندوستان نگهداری می‌شود، به احتمال بسیار نفیسی به هنگام مسافرت‌های علمی خود به هندوستان، این اثر را دیده و مقدمه آن را به مطالعه گرفته بود. نگارنده این سطور که از مدت‌ها پیش مشغول تصحیح این ترجمه، موسوم به نسیم الربیع است، پس از دیدن نسخه هند به درستی اظهارات نفیسی پی برد. اما در مورد ادعای فهرست‌نگار محترم کتابخانه مرعشی قم، که تاریخ فوت مؤلف را پس از ۷۸۶ ق دانسته، باید گفت که این اظهارنظر هر چند خالی از تسامح نیست، اما درست است چون مسلم است که مؤلف این رساله، اثر دیگر خود یعنی ترجمه ربیع‌الابرار را به شاه شجاع، از شاهان آل مظفر و معاصر خواجه حافظ — که دوره سلطنتش از ۷۶۰ تا ۷۸۶ ق بود — تقدیم کرده است و قرینه‌ای دال بر اینکه مترجم بعد از ۷۸۶ ق وفات کرده باشد، در دست نیست و البته منافاتی ندارد که وفات وی چند دهه پس

رساله برای دریافت درجه دکتری پزشکی، دانشکده پزشکی دانشگاه دوسلدورف، دوسلدورف، ۱۹۷۵ م
Anbeh, Nassir, "Pharmakologisch relevante Drogen aus dem „Buch über die Grundlagen der wahren Heilmittel“ von Abu Mansur Muwaffaq ibn Ali al-Harawi", (Disseration zur Erlangung des Grades eines Doktors der Medizin, Der Medizinischen Fakultät der Universität Düsseldorf), Düsseldorf, 1975.

۱۳۵۵ ش/۱۹۷۶: محمد آصف فکرت، لغات زبان گفتاری هرات، کابل، ۱۳۵۵ ش

۱۹۸۱ م/۱۳۶۰ ش: س.ق. فاطمی، «ارزیابی فارسی سده دهمی از پزشکی پاکستان: پژوهشی در باب روابط فرهنگی پاکستان و ناحیه بلخ».

S.Q. Fatimi, "A Tenth Century Persian Appraisal of Medicine in Pakistan: A Study in the Cultural Relations of Pakistan with the Balkh Region", *Journal of Central Asia*, 1981, Vol. IV, No. 1.

۱۳۶۳ ش: ترجمه (همراه با مقدمه انتقادی مفصل) مقاله فوق به قلم سرور همایون با عنوان «تازه‌گفته‌هایی درباره‌ی الابنیه» در مجله خراسان (چاپ افغانستان)، ش ۱۴ تا ۱۶ (س ۳ ش ۶، زمستان ۱۳۶۲، س ۴، ش ۱، حمل - ثور ۱۳۶۳ و ش ۲، جوزا - سرطان ۱۳۶۳).

مؤلف در این مقاله کوشیده است امیر ممدوح ابومنصور موفق هروی را مشخص سازد.

۱۳۷۵ ش: یونس کرامتی، «بحثی درباره منابع الابنیه عن حقایق الأدویه»، فرهنگ، ش ۲۰-۲۱ (ویژه‌نامه تاریخ علم)، زمستان ۱۳۷۵ و بهار ۱۳۷۶، صص ۳۱۱-۳۱۸.

در پایان از خوانندگان گرامی تقاضا می‌شود که اگر افزون بر آنچه گفته شد، از مقاله یا مطلبی درباره‌ی الابنیه خبر دارند، به اینجانب اطلاع دهند.



از پایان سلطنت شاه شجاع (یعنی قبل از ۷۸۶ق) واقع شده باشد. بر اساس یکی دیگر از نسخه‌ها، تأیید می‌شود که صوفی سمرقندی تا سال ۷۸۱ حیات داشته است. وی اثر پرحجم ترجمه ربیع‌الابرار را در نیمه دوم قرن هشتم به پایان برده و مسلماً در این زمان به درجه‌ای از پختگی علمی رسیده بود که بتواند اثری از نویسنده ذوفنون و دانشمند ایرانی یعنی زمخشری را به فارسی برگرداند. آشنایان با آثار زمخشری به خوبی آگاهند که دست یازیدن به ترجمه آثار وی، به چه میزان از دانش و آگاهی از دقایق زبان عربی نیاز دارد تا فرد، برگردانی مطلوب از آثار او ارائه دهد. از این رو به نظر می‌رسد که سمرقندی بعد از احاطه بر زبان عربی، به این مهم اقدام کرده باشد که الحق به خوبی نیز از عهده این کار برآمده است (در مقدمه نگارنده بر تصحیح ترجمه ربیع‌الابرار دلایل و چرایی موفقیت مترجم در برگردان اثر زمخشری بازنموده خواهد شد). بر این اساس، روشن است که می‌توانیم وی را نویسنده‌ای از قرن هشتم به حساب آوریم، و از آنجا که دوره پختگی وی در نگارش، در این سده بوده، نمی‌توانیم اطمینان داشته باشیم که وی قرن نهم هجری را درک کرده تا اطلاق «نویسنده قرن نهم» بر وی درست باشد. متأسفانه تاکنون اطلاعاتی بیشتر از آنچه در مقدمه ترجمه ربیع‌الابرار آمده، در مورد صوفی سمرقندی به دست نیامده و از این رو جزئیات دیگر زندگی‌اش برای ما پوشیده مانده است.

بر اساس تصریح مترجم در مقدمه ترجمه ربیع‌الابرار، اصلیت وی از سمرقند بوده و در شیراز به دنیا آمده است: «أقلَّ عبدالله الغنی محمَّد بن احمد بن محمد الصوفی السمرقندی محمَّداً و الشیرازی مولداً تابَّ اللهُ علیهِ» (۲ پ نسخه ...). [نسخه دانشگاه علیگر، ش ۳۰۸/۲]

بر اساس متن «مفتاح النعیم»، صوفی سمرقندی با تعبیری فروتنانه خود را «خویدم خدام الأحادیث» می‌خواند که می‌تواند اشاره به همدمی و ارتباط او با راویان حدیث باشد. به غیر از این اشاره، در متن ترجمه، شعرهایی را از خود نقل کرده و به این موضوع نیز تصریح کرده است. بنابراین، وی در شعر نیز دستی داشته و چنانکه می‌بینیم، شعری متوسط دارد:

مگرد ای پسر گرد بازار عشق

مکن جان و دل در سر کارِ عشق

چو نیکو بدانی سرانجام عشق
دگر کی بری جان من نام عشق
که عشق ار مسلط شود بر دلت
کند در زوایای غم منزلت
قدِ همچو تیرت کمانی کند
رخ ارغوان زعفرانی کند
بود نرگست دایم از غم پرآب
ز نرگس چکان بر رخ گل گلاب
نه در چشم خواب و نه در دل قرار
لب از غصه خشک و تن از غم نزار
وگر ناگه از غیب عاشق شوی
چنان شو که در عشق وامق شوی
بجز موارد مذکور، ذکر نکات زیر هم ممکن است
خالی از فایده نباشد:

یک. نکته‌ای جالب در خصوص همعصر بودن مترجم با حافظ، وجود یک بیت از خواجه شیراز در ترجمه ربیع‌الابرار است که بدان استشهاد شده است:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه‌روی شود هر که درو غش باشد

اگر این ورود را نتیجه دخالت کاتبان باذوق و بعضاً فضول قرون بعد ندانیم و افزوده خود مترجم باشد، یکی از نمونه‌های قابل توجه استشهاد به شعر حافظ در زمان حیات یا چند سالی پس از وفات اوست.

دو. با اینکه «مفتاح النعیم» رساله‌ای مستقل از صوفی سمرقندی است، یک بند از این رساله دقیقاً و به‌عین عبارت، برگرفته از ترجمه ربیع‌الابرار است و این می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه تألیف این رساله بعد از ترجمه ربیع‌الابرار صورت گرفته است. (مطابق با صفحه ۱۸۶ آینه میراث، بند ۳): «خبر ابوموسی اشعری — رضی الله عنه — روایت کند که رسول خدای — صلی الله علیه و سلم — فرمود: مَثَلُ مؤمن که قرآن خواند، مَثَلُ أُتْرَجٍ است؛ طعم او شیرین و بوی او خوش و مَثَلُ مؤمن که قرآن نخواند، مَثَلُ تمر (متن «مفتاح»): ثمره‌ای است؛ طعم او خوش، اما بوی ندارد و مَثَلُ منافق که قرآن خواند، مَثَلُ ریحان است؛ بوی او خوش، اما طعم او تلخ است و مَثَلُ منافق که قرآن نخواند مَثَلُ حَنْظَلٍ است؛ بوی ندارد و طعمش تلخ است.» (۲۹ر).



(۳۲۷ - ۳۸۴ ق) ترجمه و گردآوری شده است و لذا دارای پایه‌ای کهن است. در موضعی از این متن (ج ۳، ص ۱۱۷۳) آمده:

«... بدان ملامت مبالات نمودم و روی به بغداد آوردم و [ابو]جعفر در آن وقت، مدینة السّلام - که حرم او بود - بنا نهاده بود و در آنجا نزول کرده. و فرمان چنان بود که بیرون مهدی هیچکس در آن شهر سواره نرود. من در بغداد در خانی نزول کردم و ... به مدینة السّلام رفتم و قصد سرای ربیع کردم - که حاجب منصور بود - و در آن وقت، ربیع هم در آن مدینه می‌بود...»

نگارنده دو مأخذ یاد شده را یافته و موضوع را با فاضل گرامی آقای جوینا جهانبخش در میان نهاد؛ ایشان از راه لطف به جستجو پرداخته و سه شاهد ذیل را در تأیید این موضوع به دست آوردند که در زیر نقل می‌شود:

- در الفهرست شیخ طوسی (تحقیق جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر الفقه، ۱۴۲۲ق [ج ۲]، ص ۱۵۵) ذیل ترجمه «علی بن یقظین» آمده:

«و توقی علی بن یقظین رحمه الله بمدینة السّلام ببغداد سنة اثنتین و ثمانین و مائه»

قابل ذکر اینکه قید «ببغداد» در چاپ زنده‌یاد سید عبدالعزیز طباطبائی دیده نمی‌شود.

- در وفيات الاعیان (تصحیح دکتر احسان عباس، دارالتحفا، بیروت، ج ۷، ص ۳۶) آمده:

«... کان ابن صابر المنجینی جندياً فی ابتداء امره مقدماً علی المنجیقین بمدینة السلام ببغداد و لم یزل مغری بآداب السیف و القلم...»

- در معجم البلدان یاقوت (بیروت، دارصادر، ج ۴، ص ۳۶۵) ذیل «قصر ابن هبیره» آمده:

«بنی حیاله مدینه و نزلها ایضا المنصور و استتم بناء کان قد بقی فیها و زاد فیها أشياء و جعلها علی ما أراد ثم تحوّل منها إلی بغداد فبنی مدینه و سماها مدینة السلام، قال هلال بن المحسن فی کتاب بغداد ... الخ»

ایشان همچنین نشانی عبارتی را در اللباب فی تهذیب الانساب (چاپ دارصادر بیروت، ج ۲، ص ۱۶۱، ذیل مدخل «سلامی») یادآور شدند که به این منبع دست نیافتیم.

شایان یادآوری است که غیر از نوشته‌های بالا اثر دیگری را نیافتیم که تصریح به این موضوع داشته باشد

علی صفری آق قلعه

شهر بغداد از صدر اسلام صحنه حوادث تاریخی گوناگونی بوده است اما اهمیت آن از زمانی آغاز شد که منصور عباسی پایتخت خود را بدانجا منتقل کرد و در حدود سال ۱۴۵ق مجموعه‌ای از ساختمان‌های حکومتی را - که ساختاری محصور و دایره‌ای شکل داشت - به‌عنوان دارالحکومه خود در آن ناحیه بنیان نهاد. گستره شهر بغداد از همان دوره منصور افزایش یافت و بخش‌های تازه‌ای در کنار آن دارالحکومه ساخته شد. همچنین برخی بخش‌های درونی دارالحکومه - مانند بازار - که در اداره آنجا ایجاد اختلال می‌کرد به خارج منتقل گشت و به گستره شهر اصلی افزوده شد.

یک بررسی کلی نشان می‌دهد که نام «مدینة السّلام» از حدود سده پنجم هجری به بعد تقریباً در همه متون فارسی و عربی بعنوان لقب یا نام تکریمی شهر «بغداد» به کار رفته است؛ در صورتی که شواهدی به دست هست که نشان می‌دهد نام «مدینة السّلام» در گذشته‌های دور، به آن بخش حکومتی اطلاق می‌شد.

در مورد شواهد کاربرد نام «مدینة السّلام» به‌عنوان نام یا لقب بغداد این بس که خطیب بغدادی (۳۹۲-۴۶۳ق) در سده پنجم هجری هنگام تألیف کتاب بزرگ و ارزشمند تاریخ بغداد از آن کاربرد کهن آگاهی نداشته است. در نوشته‌های امروزین نیز تا جایی که ما جستجو کردیم، هیچکدام از پژوهشگران به نکته فوق‌الذکر اشاره نکرده‌اند. اما شواهدی که در این باره به دست هست:

اولین شاهد در این زمینه مربوط به نوشته استاد مختص ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه (ص ۳۳۵ چاپ اذکائی، ص ۲۷۰ زاخانو، ص ۳۶۴ ترجمه داناسرشت) است. بیرونی آنجا که از ماه‌های رومی سخن می‌راند، اشاره به روز بیست و سوم تموز می‌کند و می‌نویسد:

«... و فیه ابتداء ابوجعفر المنصور ببناء مدینة السّلام و هی الّتی تسمی مدینة المنصور فی الجانب الغربي من دجلة ببغداد. و ذلك فی سنة الف و اربع و سبعین لاسکندر.»

شاهد بعدی مربوط به کتاب فرج بعد از شدت حسین بن اسعد دهستانی است. می‌دانیم که فرج بعد از شدت بر پایه متنی به همین نام از قاضی محسن تنوخی



بغداد همواره ساختاری جداگانه از شهر داشته است. بعدها با گسترش شهر بغداد، این بخش چندان کوچک به شمار می‌آمد که اطلاق نام «مدینه» بر آن عجیب می‌نمود و لذا نام «دارالاسلام» را برای یاد کردن از حرم خلفا استفاده می‌کردند.

برای نمونه خاقانی شروانی در منظومه تحفة العراقرین بخشی را به ستایش شهر بغداد اختصاص داده است. وی در این بخش هیچ اشاره‌ای به مدینه‌السلام ندارد و گفتگوی خود را به پایان می‌برد اما بی هیچ فاصله، بخشی جداگانه را به ستایش «حرم خلیفه» اختصاص داده و در آنجا (بیت‌های ۱۱۶۰ تا ۱۱۶۱/۲ تصحیح

اما قرینه‌های دیگری در این مورد به دست داریم که دارای نوعی ایهام است اما می‌تواند مؤیدی باشد بر آنچه ذکر شد. مثلاً در برخی منابع، نام «مدینه‌السلام» را پیش از نام «بغداد» به گونه‌ای به کار برده‌اند که نمی‌توان با اطمینان گفت که چه معنایی از آن مراد کرده‌اند. مثلاً در عبارت زیر از منشآت خاقانی (ص ۶۱ چاپ استاد روشن) آمده:

«این خدمت (= نامه ارسالی) که انموذج بندگی و دوستداری است از مدینه‌السلام قبة الاسلام بغداد — حیاها الله ببقاء امیرالمؤمنین علیه الصلوات الرحمن — اصدار افتاد.»



محاصره بغداد از سوی سپاهیان هولگو از جامع‌التواریخ، نسخه ۱۱۱۳ تکمله فارسی کتابخانه ملی پاریس

نگارنده) می‌سراید:
بینی حرم خلیفتانش
لاف حرمین از آستانش
آن دارسلام اهل اسلام
آن دار سرور سور ایام

نیز در نسائم الاسحار من لطائم الاخبار (ص ۱۹) آمده:
«... و من در مدینه‌السلام بغداد بوقت آنکه مصاحب و ملازم خدمت سلطان کرمان مظفرالدینیا و الدین محمدشاه [بودم].»
نکته لازم به ذکر اینکه گویا ساختمان‌های حکومتی

ربیع کرم و ربیع انصاف

نوشته‌های خاقانی همیشه دارای نکته‌های ظریف است. اینجا هم اشاره به واژه «ربیع» بی وجهی نیست. یکی از معنی‌های واژه «ربیع»، «محلّه» است و چنانکه از نمونه‌هایی چون «ربیع رشیدی» برمی‌آید، روشن است که به شهرک‌هایی کوچک اطلاق می‌شده است.^۱

جالب اینکه همین کاربرد را در شعری از کمال‌الدین القاشانی سراینده سده هشتم هجری (مندرج در: ص ۲۴۱ نسخه ۱۵۸۹ کتابخانه کوپرولو) نیز می‌بینیم:

از جهانم سه مرادست و بران نیست مزید

صحبت یار و مقام نزه و شرب مدام

وین به شیراز میسر نشود می‌دانم

حبذا خطه بغداد و خوشا دارسلام

در این زمینه معنای واژه «سلام» در ترکیب «مدینه‌السلام» و «دارالسلام» نیز شایان توجه است.

می‌دانیم که «به سلام کسی رفتن» در متون کهن به معنی ملاقات اشخاص برای ادای احترام به کار رفته است.

چنانکه در اسرارالتوحید (ج ۱، ص ۲۱۱، چاپ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی) آمده:

«شیخ ما ابوسعید قدس‌الله روحه‌العزیز به نیشابور در

گرمابه بود؛ شیخ بومحمد جوینی قدس‌الله روحه‌العزیز به

سلام شیخ آمده بود به خانقاه، گفتند: شیخ به حمام است»

نیز شواهد نشان می‌دهد که معنایی اصطلاحی نیز

برای آن وجود داشته که به معنی بار یافتن و نوعی مراسم

درباری بوده است. چنانکه تا همین سده اخیر نیز در

عیده‌های اسلامی، مراسم سلام برگزار می‌شد که نمونه‌اش

مثلاً سلام عید فطر است. همچنین این اصطلاح برای

تبریک پادشاهی و نوعی بیعت نیز کاربرد داشته است

چنانکه در تاریخ هرات (ص ۳۹، چاپ نسخه‌برگردان

مرکز پژوهشی میراث مکتوب) آمده:

«و یحیی [برمکی] اوّل کس بود که به خلافت، بر

هرون الرشید سلام کرد؛ و او وزارت بدو داد ...»

در تاریخ سیستان (ص ۲۵۹) آمده:

«دیگر روز محمدبن حمدان برسم بار اندر شد و سلام کرد و بازگشت که برود، دکا [ی] خادم دست او گرفت...»

یا در تاریخ برامکه (ص ۳۵، چاپ زنده‌یاد عبدالعظیم قریب گرکانی) آمده:

«از آن پس به سلام هیچکس نشدی الا خلیفه که لابد

بود؛ پس او را معاتبه کردند که چرا به سلام فضل ربیع

نشوی؟»

علی بن زید بیهقی در تاریخ بیهق (ص ۷۹) از جدّ

خود نقل می‌کند که:

«... روزی بادای آداب سلام و تحیت نزدیک رئیس

حمزه رفتم؛ خواجه ابو الحسن بندار را دیدم در میان

بازار بر دکان نشسته و نظام الملک با وی. در عهد صبا،

نسیم صباى شهامت بر وی وزیده. خواجه ابو الحسن مرا

پرسید و گفت از بامداد تا اکنون اینجا منتظرم و اجازت

و اذن دخول نیافته‌ام...»

حتی بنابر عبارت ذیل که در [ترجمه] مسالک و

ممالک ابن خردادبه (ترجمه سعید خاکرند، تهران، مؤسسه

مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل و مؤسسه

فرهنگی حنفاء، ۱۳۷۱خ، ص ۷۸) آمده به نظر می‌رسد که

آداب و مراسم خاصی برای سلام وجود داشته است:

«به پادشاه اندلس پیش از فتح، «لوذریق» گفته می‌شد

که از مردم اصفهان بود و نسبت به اصفهان داشت. اهل

قرطبه اسپان نامیده شدند و بر این اموی (خلیفه اموی)

این گونه سلام می‌شود: «السلام علیک یا ابن الخلائف»؛

چون نام "خلیفه" تنها بر کسی که بر حرمین حکم می‌راند

اطلاق می‌گردد.»

متن عربی آن (ص ۹۰ چاپ دوخویه، لیدن، ۱۸۸۹م)

چنین است:

«... و کان ملک الاندلس حین فتحت یقال له «لوذریق»

من اهل اصفهان و باصفهان سمی اهل قرطبه الاسبان. و

یسلم علی هذا الاموی: «السلام علیک یا ابن الخلائف»؛ و

ذلک انهم لا یرون اسم الخلافة الا لمن ملک الحرمین.»

۱. به نظر می‌رسد که واژه «ارگ» برابر فارسی مناسبی برای آن است.

